

بردگی زنانه‌ی خانه داری

پروین اشرفی

برای پرداختن به مسأله‌ی بیگاری خانه داری (Household work)، ضروری است که در ابتدا نگاهی هر چند کوتاه به زمینه‌های تاریخی آن داشته باشیم و سپس نقش و تأثیری را که بر حاملین این بیگاری - به طور عمده زنان - می‌گذارد، توضیح دهیم.

مسأله‌ی بیگاری خانه داری، اگر چه به مدت چندین دهه است که مرتباً مطرح می‌شود و در مرکز توجه بسیاری از گروه‌ها و دست‌اندرکاران مسأله‌ی اجتماعی قرار گرفته است، اما هم‌چنان به مثابه مقوله‌ای گرهی و لاینحل باقی مانده است. بیگاری خانه داری را نمی‌توان جز در چهارچوب حلقه‌ی پیوسته‌ی ستم سیستماتیک، که از طریق آن بر زنان وارد می‌شود و ریشه در وجود جامعه‌ی طبقاتی دارد، بررسی کرد.

اما خانه داری اصلاً چیست و چه تعریفی می‌توان از آن به دست داد؟ تعاریف متنوعی از خانه داری، بسته به موقعیت طبقاتی تعریف کننده، می‌شود. این جا منظور از خانه داری، کار غیر رسمی و بدون مزد در خانه است، که شامل کارهای زیر می‌شود: مراقبت از کودک، رسیدگی به درس و مشق و بردن آن‌ها به مدرسه و بازگرداندن شان، خرید مواد غذایی و پختن غذا، خوراندن، ظرف شستن، رخت شویی و اطو و رفو کردن لباس، کارهای عمومی‌یی مانند شستن حمام و تواله، جاروب و گردگیری و تمیز کردن خانه، مراقبت از باغچه و حیوانات مانند باغبانی و غذا دادن به حیوانات، و مدیریت خانه مانند پرداختن صورت حساب‌های آب و برق و تلفن و هم چنین تنظیم بودجه و بسیاری از کارهای ریز و درشت دیگر. خانه داری یک شغل است؛ شغلی که فاقد بازتنه‌سنگی و یا تعطیلات دوره‌ای است. حتی آن گاه که خانه دار به هم راه خانوادگی خود به مهمانی، تفریح و یا مسافرت می‌رود نیز می‌باید وقت خود را به انجام کارهای خانوادگی سپری

کند. امور خانه داری در دوره‌ی زمانی معینی انجام نمی‌گیرد، بلکه مستقل از کم و بیشی زمان آن، در تمامی طول شبانه روز در حال انجام است. بنابراین، به ندرت اوقات فراغتی باقی می‌گذارد.

کار خانه داری عمدتاً بر دوش زنان قرار دارد. و اساساً به عنوان شیوه‌ای به کار گرفته می‌شود، که زنان - به مثابه کارگران غیر رسمی و بدون مزد - از طریق آن و با انجام خدمات خانگی، نیروی کار مورد نیاز سرمایه داری را آزاد و بازتولید کنند. مارگارت بنسن در «اقتصاد سیاسی زنان»، به سال ۱۹۶۹، ریشه‌های کار خانگی را به بحث می‌کشد و توجه افکار عمومی را به این واقعیت جلب می‌کند، که در هر تحلیلی از کارهای اقتصادی، کار در خانه باید به جد در نظر گرفته شود و - همان طور که در نظرات مارکس و انگلس نیز مشهود و برجسته بود - نادیده و یا حاشیه‌ای تلقی نگردد. بنابراین، کار خانگی را می‌توان کاری تولیدی، یکی از حوزه‌های بهره‌کشی، و منبعی برای انباشت سرمایه محسوب کرد.

اداره‌ی امور خانه، البته امری است دیرینه. در دوران مالکیت کمونی اولیه، این کار به مثابه ضرورتی بود که در شکل یک صنعت طبیعی و اجتماعاً لازم، نقشی مکمل در کنار امور دیگر جهت گذران زندگی انسانی داشت. امری در کنار سایر امور، مانند فراهم کردن مایحتاج عمومی، هم چون تهیه‌ی خوراک، بود. تهیه‌ی خوراک عمدتاً از طریق شکار و دام پروری و توسط مردان صورت می‌گرفت. در این زمان، هنوز شکار و دام پروری به مثابه منبع عظیم تأمین خوراک، ابزار تولید پیچیده و ویژه‌ای لازم نداشت و به کارگیری این ابزار ساده نیز هیچ گونه امتیاز و برتری‌یی - به خصوص برای مردان - ایجاد نمی‌کرد. پیچیده شدن ابزار تولید و کاربرد

آن‌ها در کار کشت، اما این وضعیت را تغییر داد و مناسبات اجتماعی جدیدی را به وجود آورد، که مبتنی بر مالکیت خصوصی بود. مالکیت خصوصی، کنترل تولید مایحتاج زندگی و ابزار تأمین آن را به دست مالکان آن سپرد. و به تدریج زمینه‌هایی را فراهم ساخت، که بر اساس آن مرد در موضعی برتر نسبت به زن قرار گرفت. استفاده از ابزار پیچیده‌ی تولید به دست مردان سپرده شد و اداره‌ی امور خانه بر عهده‌ی زنان باقی ماند. از این پس، کار خانه داری دیگر خصلت عمومی خود را از دست داد و در هیات خدمت خصوصی در آمد. و به دنبال خود، زنان را به خدمت کاران خانگی تبدیل کرد. این جا دیگر جنسیت انسان به وجه اصلی خانه داری تبدیل می‌شود و در واقع، خانه داری زنانه می‌گردد. با پیدایش برده داری، کار کشاورزی هم به بردگان سپرده شد و کار زنان بیش از پیش محدود به امور خانه، بچه داری، آشپزی و بافت و دوخت شد. و بدین ترتیب، زنان از تولید اجتماعی بیرون رانده شدند.

در جامعه‌ی فئودالی، اربابان زمین که مالک رعایای خود بودند، عمده ترین کارهای اداره‌ی خانه را به دست زنان رعایا می‌سپردند. زنان ارباب، کار خانگی را دون شان خود می‌دانستند و از کار خدمت کاران در انجام آشپزی و بچه داری تا خرید مواد غذایی و دوخت و دوز و غیره، بهره می‌گرفتند. انگلس در «منشاء خانواده» می‌نویسد:

«در تمام مرحله‌ی توحش و مرحله‌ی اولیه و میانی و حتا تا حدودی تا مرحله‌ی بالایی بربریت، زنان نه تنها آزاد، بلکه محترم بودند.»

به باور انگلس:

«تقسیم کار بر اساس جنسیت، توسط دلایل دیگری غیر از موقعیت زن در جامعه تعیین شده است... نابرابری زوجین که از شرایط اجتماعی گذشته به ما رسیده است، نه علت، بلکه معلول ستم اقتصادی بر زنان است. در کمون‌های اولیه که زوج‌ها و کودکان بسیاری را در برداشت، اداره‌ی امور خانه که به زنان سپرده شده بود، به همان اندازه‌ی تهیه‌ی خوراک توسط مردان، صنعت طبیعی و اجتماعاً لازم محسوب می‌شد. در خانوادگی مردسالار و به خصوص با تک همسری، تغییری صورت گرفت. اداره‌ی امور خانه خصلت اجتماعی خود را از دست داد و به خدمت خصوصی تبدیل شد، زن به سر خدمت کار تبدیل

شد و از شرکت در همهی تولیدات اجتماعی کنار گذاشته شد، تا زمانی که با شروع صنایع بزرگ راه تولید اجتماعی را دوباره بر روی وی - و فقط بر روی همسر پرولتاریا - باز کرد. اما این راه طوری باز شده بود، که اگر وی به انجام وظایف در خدمات خصوصی خانواده خود ادامه بدهد، از تولید اجتماعی هم چنان کنار می ماند و ناتوان از کسب درآمد. و اگر چنان چه وی بخواهد در تولید اجتماعی شرکت داشته باشد و مستقلانه درآمد کسب کند، نمی تواند وظایف خانوادگی را به انجام برساند. خانوادگی مدرن بر اساس بردگی آشکار و یا پنهان زن پایه ریزی شده است.

اما بردگی خانگی از ابتدای پیدایش خود در دوره ی پایانی بربریت و آغاز عصر تمدن، به تدریج تکامل یافت. به قول آگوست ببل: «زن اولین موجود انسانی است، که برده شد. زن پیش از پیدایش برده داری برده شده بود.» امروزه در عصر سرمایه داری، ما شاهد اشکال پیچیده تری از برده داری هستیم. سرمایه داری با رشد خود، زنان را از چهاردیواری خانه بیرون آورد و روانی بازار کار کرد، اما بار خانه داری را هم چنان بر دوش آنها باقی گذاشت. اولین شکل نهاد خانواده مبتنی بر شرایط اقتصادی، زمینه های کار زنان را در خانه ایجاب می کرد. به گفته ی انگلس:

شهر موظف به کسب درآمد تامین از خانواده بود. این امر به خودی خود به وی موقعیت برتری می داد، بدون این که به یک تیتو حقوقی و امتیاز به خصوصی نیاز باشد. او در درون خانواده، بورژوازی است و زن پرولتاریا را نمایندگی می کند. «همان جا»

با تغییراتی که در طول تاریخ در نهاد خانواده به وجود آمد: خارج شدن خانواده از حیطه ی نهاد اقتصادی، تاثیرات مانوفاکتور بر آن، و پس از جذب زنان به صفوف نیروی کار اجتماعی در کارخانه ها و صنایع تولیدی، اوضاع تغییر یافت و زنان نیز - در کنار مردان - به سلک نان آوران خانواده در آمدند؛ نان آورانی که البته هم چنان می بایست کار خانه، و به عبارتی دیگر خدمت کاری، را انجام می دادند؛ نان آورانی که اکنون و در این نظام به ناگزیر می بایست استثمار دوگانه ای را تحمل می نمودند: استثمار به عنوان کارگر و استثمار به عنوان زن خانه دار، مادر و خدمت کار مجانی در خانه. توسعه ی

کار زنان در خارج از خانه، در کنار ایفای نقش یک کدبانوی مجرب، موجبات انقیاد هر چه بیشتر زنان را فراهم ساخت. به گفته ی انگلس: «این انقیاد بیان گر اعلام تضاد بین دو جنس است. این تضاد، مینیاتور تناقضها و تضادهای جامعه ای است که به طبقات تقسیم شده است.» (همان جا)

هنگامی که از خانه داری توسط زنان سخن می گوئیم، زن کارگر و زحمت کشی را مد نظر داریم که به هنگام سپیده دم از خواب برمی خیزد، صبحانه را آماده می کند، کودکان را به مدرسه می فرستد، غذای خانواده را می پزد، و سپس خود راهی کار می شود؛ پس از حداقل ۸ الی ۱۰ ساعت کار طاقت فرسا، در بازگشت از کار اگر چنان چه لازم بود بر سر راه برخی از مایحتاج خانه را خریداری می کند و با کوله باری از مواد غذایی، خسته و کوفته به خانه باز



می گردد؛ اما نه برای آن که اوقاتی را به استراحت و تجدید قوا بپردازد. نه، وی اکنون باید از هر دقیقه ای استفاده کند و وظایف خانگی اش را به عنوان یک روتین روزمره انجام دهد: شام تهیه کند؛ خانه را تمیز کند؛ به کودکان رسیدگی کند؛ به آنها تعلیم و آموزش بدهد؛ ظرف بشوید و رخت شویی نماید؛ احتمالاً از افراد پیر و بیمار خانه مراقبت کند؛ خیاطی کند؛ و همهی این کارها را هم بدون هیچ کمکی انجام دهد. برای یک زن متاهل، علاوه بر همهی اینها، تازه یک کار دیگر هم باقی می ماند و آن وظایف شوهرداری است. زن متاهل باید تمامی تلاش خود را مصروف آسایش شوهرش نماید. باید گوش به فرمان وی باشد، تا مبدا وی در این لحظات فراغتاش، کمبودی احساس نکند.

برای مردی که از کار روزانه به خانه بازمی گردد، ساعات کار روزانه پایان یافته است؛ اما برای

زن، کار هم چنان تا پاسی از شب ادامه دارد. زن کارگر و خانه دار خسته و کوفته، و در انتظار روزی دیگر، سر بر بالین می گذارد. بی جهت نیست که گفته می شود، کار خانه داری یکی از بزرگ ترین موانع پیش رفت زنان است، در تعمیم فقر عمومی اقتصادی تاثیر بسزایی دارد، و یکی از نمونه های برجسته ی بروز نابرابری اقتصادی مبتنی بر جنسیت است.

در نظر داشته باشید، که اگر قرار باشد زنی ساعت ۵ صبح برخیزد، مقدمات شروع روز خود و خانواده را فراهم کند، و ساعت ۷ صبح هم برای انجام حداقل ۸ ساعت کار روزانه - که اغلب با احتساب زمان ایاب و ذهاب گاهها به ۱۰ ساعت در روز هم می رسد - در کارخانه ی محل کارش باشد، و سپس دست کم ۶ ساعت هم در خانه به کار طاقت فرسا و یک نواخت خانه داری بپردازد، با یک حساب سرانگشتی و با در نظر گرفتن یک خواب کوتاه ۵ ساعته، شاید حتا برای یک ساعت هم فرصت نفس کشیدن و فرصت رسیدگی به کارهای شخصی خود برای وی باقی نماند. در نتیجه، چنین زنی ناچار می شود که از همان وقت کوتاه خواب و استراحت خود بزند و به کارهای شخصی خویش برسد. در چنین وضعیتی، دیگر وقتی برای مطالعه، گردش، سینما، موزیک، تئاتر، عشق ورزیدن، دیدار از دوستان، مراقبت های پزشکی، تفریح و سفر و بسیاری از کارهای ذوقی دیگر، که برای تجدید روحیه لازم و مکمل زندگی انسانی است، و هم چنین برای آموزش و ارتقای مهارت های خود - البته اگر درآمد خانواده از عهده ی هزینه ی انجام این کارها بر آید - باقی نمی ماند. برای زنان در این وضعیت حتا فرصتی برای اندیشیدن به چرایی این نابرابری، به این ستم مضاعف و به این استثمار دوگانه و ریشه یابی دلایل آن باقی نمی ماند. تمامی تلاش زنان کارگر و خدمت کار خانگی این است، که نقش کارگر در بیرون و خدمت کار در خانه را به بهترین وجهی ایفا نمایند. هم نانی بر سر سفره بیاورند، هم در فراهم ساختن زمینه های رفاه خانواده نقش موثری ایفا کنند، و هم این که با مراقبت های لازم از افراد خانواده، همه گونه امکانات زیست و آسایش و سلامتی آنها را فراهم نمایند. تلاشی سخت و مداوم، برای آن که به «خانواده ی مقدس» لطمه ای وارد نشود.

اما آیا زنان بورژوا هم اساساً درگیر چنین مشکلاتی هستند؟ خیر، آنها مسالهی خانه داری را حل کرده اند. آنها با استخدام خدمت کاران خانگی، بسیاری از امور خانه داری را از طریق آنها انجام داده و وقت خود را رها می سازند؛

آن‌ها می‌توانند با یک تلفن، کار خرید مواد غذایی و تحویل آن در خانه را انجام دهند؛ آن‌ها امکان دارند غذا را در بهترین رستوران‌ها صرف کنند؛ و برای کودکان خود پرستار و معلم مخصوص استخدام نمایند، تا بردن و آوردن آن‌ها به مدرسه و رسیدگی به درس و مشق آن‌ها را عهده دار باشند. زنان طبقه‌ی بورژوازی از آسایش خاصی برخوردارند. آن‌ها با امور خانه‌داری کاری ندارند. در نتیجه، وقت آزاد خود را به لذت از زندگی - به گونه‌ایی که متمایل هستند - می‌گذرانند. در حالی که دو شیفت کار، کار در کارخانه و کار در خانه، زنان کارگر و زحمت کش را از لذت زندگی محروم می‌سازد؛ کاری که شیفت بیرونی آن با حداقل دست مزد بازپرداخت می‌شود و شیفت خانگی آن نه تنها بدون دست مزد است، نه تنها از هیچ گونه حمایتی برخوردار نمی‌گردد، بلکه حتا به عنوان کار هم به رسمیت شناخته نمی‌شود. دقیقاً این جاست، که باید تفاوت زنان کارگر و زحمت کش با زنان طبقات دارا را دید. و نشان داد، که این بخش از استثمار سرمایه‌داری چگونه زندگی زنان کارگر و زحمت کش را در چنگال بی رحم خود می‌فشرد و آن‌ها را در موقعیت انسان درجه‌ی دوم نگاه می‌دارد؛ استثماری که تحت پوشش سنت‌های دیرپای مردسالاری صورت می‌گیرد.

کار خانگی به گونه‌ای بسیار آشکار، «کار» است و به اندازه‌ی اغلب کارهای صنعتی هم خسته کننده و مستلزم صرف وقت است. با این همه، اما اهمیت و نقش واقعی آن در بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی در هر جامعه و یا کل سرمایه‌ی جهانی از نظرها پنهان می‌ماند.

در انگلستان، در سال ۱۹۸۶، تخمین زده می‌شد که مزد کار خانگی - اگر که توسط یک کارگر مزدبگیر غیر از زن خانه انجام شود - سالیانه برابر ۱۹۲۹۲ پوند انگلیس باشد؛ که از مزد سالیانه‌ی یک کارگر صنعتی، در سال ۱۹۹۹، هم بیشتر است. بنا به اطلاع اداری آمار انگلستان، ارزش کار خانه‌داری انجام یافته در سال ۲۰۰۰، معادل ۷۰۰ بیلیون پوند انگلیس - یعنی برابر با ارزش ۷۵ درصد تولید ناخالص ملی این کشور - بوده است.

در استرالیا، ارزش کارهایی که در طی سال ۱۹۹۷ به آن‌ها مزدی تعلق نگرفته است، برابر با ۲۶۱ بیلیون دلار بود. و ۹۱ درصد این گونه کارها را کار خانه‌داری زنان تشکیل می‌داد، که بالغ بر ۶۵ درصد کل این ارزش می‌شد؛ یعنی، ۴۸ درصد از تولید ناخالص ملی استرالیا. اداری آمار استرالیا، در همان سال، خاطر نشان ساخته بود، که هر فرد ۱۵ سال

به بالا در حدود ۱۶ هزار دلار کار خانگی بدون مزد انجام داده است.

طبق تحقیقات اداری آمار کانادا، در سال ۱۹۹۲، زمان کار صرف شده برای خانه‌داری در هر خانواده به طور متوسط ۵۵ ساعت در هفته می‌باشد. زنانی که کار اصلی آن‌ها خانه‌داری است، به طور هفتگی ۴۱/۵ ساعت و آن‌ها که بیرون از خانه هم شاغل هستند، ۲۹ ساعت صرف امور خانه‌داری می‌کنند. مسئولیت سرپرستی و هدایت امور خانه از وظایف دایمی زنان کانادا است. بنا به تخمین کریس جکسون، تحلیل‌گر اداری آمار کانادا، در سال ۱۹۸۶ ارزش کار انجام شده در خانه‌داری معادل ۳۰۰ میلیارد دلار و معادل ۳/۳۹ درصد تولید ناخالص ملی کانادا بوده است. در سال ۱۹۹۲ نیز اگر که قرار می‌شد بابت ۴۱/۵ ساعت کار هفتگی در خانه‌داری پرداخت شود، تنها بر مبنای حداقل دست مزد استان اونتاریو به هر زنی مبلغ ۱۳۷۰۳ دلار تعلق می‌گرفت.

در این سیکل بستی سودآوری سرمایه، زنان شاغل به مجرد ورود به خانه، شیفت کار بی مزد خانگی را شروع می‌کنند. کاری که به طور تخمینی، معادل مجموع ۳۳ درصد از تولید سالانه‌ی یک اقتصاد مدرن ارزش دارد؛ اما در هیچ کشوری در محاسبات وارد نمی‌شود. طبق آمار مندرج در قطع نامه‌ی بیست و هفتم کنفرانس عمومی یونسکو (در اکتبر ۱۹۹۳) در پاریس، نزدیک به ۵۰ تا ۹۰ درصد زنان کشورهای در حال توسعه در بخش‌های غیر رسمی فعال بودند. و خانه‌داری یکی از این بخش‌ها به شمار می‌آمد.

مراقبت از کودکان به مثابه یکی از جوانب مهم اداری امور خانه، کاری است که بخش عظیمی از اوقات زنان خانه‌دار را می‌بلعد. آن هم در شرایطی که سرمایه‌داری برای کاهش هزینه‌های خود هر روزه به بستن یا محدود کردن مراکز عمومی نگه‌داری کودکان دست می‌زند. و با نهادن این بار سنگین بر دوش زنان، ضمن آن که مبالغ هنگفتی را به جیب می‌زند، زنان خانه‌دار را وامی‌دارد که بدون هیچ دست‌مزدی نیروی کار مورد نیاز این نظام را پرورش دهند و سود هر چه بیش‌تری را نصیب صاحبان سرمایه بنمایند.

زنان خانه‌دار کشورهای مختلف در حقیقت بخش پنهان ارتش عظیم بیکاران، به مثابه ارتش ذخیره‌ی کار، هستند. و تعداد آن‌ها - به ویژه در شرایط بحران سرمایه‌داری و بیکارسازی کارگران، که در قدم اول زنان کارگر را نشانه می‌گیرد - مرتباً رو به گسترش است.

شناخت کار رایگان زنان به عنوان بخشی از کار

اجتماعی، نقش بسزایی در سازمان‌یابی جنبش کارگری دارد؛ زیرا زنانه کردن کارهای خانگی، درون‌مایه‌ای از نابرابری جنسی را با خود حمل می‌کند، که به درون طبقه‌ی کارگر نفوذ می‌نماید، در صفوف متحد طبقه انشقاق به وجود می‌آورد، و از این حیث هم مورد بهره‌برداری سرمایه‌قرار می‌گیرد. باید تاکید کرد، و این واقعیت را به فهم عمومی تبدیل نمود، که کار خانگی از الزامات ارزش‌افزایی و سودآوری سرمایه‌است؛ که صدها میلیون زن را در سرتاسر جهان محکوم به تحمل فشار سخت و خفقان آور خود می‌کند. انگلس می‌گوید:

«زهایی زنان و برابری آنان با مردان تا زمانی که زنان از کار اجتماعی بر کنار و به کار خانگی که امر خصوصی است، محدودند، امکان پذیر نیست... رهایی زنان تنها هنگامی ممکن می‌گردد که زنان بتوانند در تولید به مقیاس وسیع اجتماعی شرکت کنند و وظایف و امور خانه‌میزان ناچیزی از وقت آن‌ها را به خود مشغول کند.»

بر پایه‌ی تقسیم کار رایج، کلیه‌ی کارهای شاق در درون خانه بر عهده‌ی زنان است، آن هم بدون این که حق تدبیر و دخالت در مسایل اصلی اداری امور خانه را داشته باشند. این وضعیت زنان را به پیری زودرس، ناراحتی‌های جسمی، و بیماری‌های روانی، می‌کشاند. بنا به آمارها، درصد افسردگی در میان زنان خانه‌دار بسیار بالا است.

حق تحصیل زنان نیز تاریخاً بر اساس کلاس‌های اقتصاد خانگی کسب شده است، که در جوامع صنعتی قرون ۲۰-۱۹ موجود بود؛ آن هم اساساً به این دلیل، که زنان بیاموزند چگونه نقش خود را به مثابه همسران و مادران در اداری امور خانه به طور احسن ایفا نمایند. زنان برای هیچ نوعی از حرفه‌ها آموزش داده نمی‌شدند؛ زیرا چنین آموزشی با وظایفی که به عنوان زنان خانه‌نشین می‌بایست انجام می‌دادند، مغایرت داشت. اگر چه تغییرات اقتصادی و اجتماعی از سال‌های ۱۹۶۰، تأثیرات بسزایی بر نقش سنتی مردان به عنوان نان‌آوران و زنان به عنوان خانه‌داران بر جای گذاشت، اما هنوز هم مدت زمانی که مردان در کار خانگی صرف می‌کنند، کمتر از زنان است. در چهار دهه‌ی اخیر، زنان شرکت خود در سیستم کار مزدی را به دو برابر سابق رسانده‌اند و با این همه، هنوز هم در مقایسه با مردان، دو برابر بیش‌تر به کارهای خانه می‌پردازند.

اداری امور خانه در کشورهای عقب‌نگه داشته

صد چندان شاقتر از کشورهای پیش رفتهی صنعتی است. اگر در کشورهای پیش رفتهی صنعتی، زنان با کاربرد برخی از ماشین آلات مدرن صنعتی می‌کوشند از سختی کار خود بکاهند و سرعت انجام آن را هم بالا ببرند، در کشورهایی که تکنولوژی چندان به کمک زنان خانه دار نیامده است، زنان با شیوه های رایج سنتی و با صرف وقت و زحمت بسیار - برای مثال آوردن آب از چاه، در نقاطی که آب لوله کشی وجود ندارد. و یا پختن نان و شستن رخت‌های چرک با دست و... - به اداری امور خانه می‌پردازند.

اما نگاهی هم به وضعیت زنان کارگر و خانه دار در ایران بیاندازیم. بنا به آمار رسمی، حدود ۵۷ درصد زنان ایران خانه دار هستند. ۱۷ میلیون زن در ایران محکوم به تحمل موقعیت خفت بار کار در چهاردیواری خانه ها، محکوم به بیگاری و کار طاقت فرسای رایگان هستند. آن چه که

در کشورهای نظیر ایران، وضعیت زنان را حتا از شرایط متعارف زندگی زنان کارگر و خانه دار در جهان سخت‌تر می‌کند، نقش مذهب و کاربرد آن است. نهادها و دستگاه های مذهبی، در این جا، حتا در دوران سیاه رژیم پهلوی هم در استفاده از دین برای نهادی کردن برتری مردان بر زنان نقشی تعیین کننده داشته‌اند. ضرب المثل «بهشت زیر پای مادران است»، تبلوری از نگرش مذهب به زنان و تعیین نقش آن‌ها در جامعه است. با کسب قدرت سیاسی توسط روحانیت در انقلاب

بهمن، فرودستی زنان در ایران ابعادی گسترده و باور نکردنی یافت. قوانین متحجر و قرون وسطایی ضد زن جمهوری اسلامی سرمایه داری، که از اسلام ناشی می‌شد، با بازگرداندن زنان به کنج خانه ها و محروم ساختن آن‌ها از مشاغل اجتماعی، در تثبیت موقعیت درجهی دوم زنان نقش بسزایی داشته است. این قوانین، نقش اجتماعی زنان را اساسا به عنوان همسر تعیین می‌کند؛ همسرانی که باید انجام یک رشته خدمات (کارهای خانگی) برای مردان (نان آوران) را تامین و تضمین کنند. در واقع، زنان در نقش کدبانو و مادری هویت می‌یابند، که وظیفه دارند رضایت خاطر نان آور خود را فراهم کنند، بچه بزیابند و به نگه داری و تربیت آن‌ها اقدام کنند. جمهوری اسلامی، کنترل مردان بر زندگی زنان را قانونی کرده است. طبق مادهی ۱۱۱۷ قانون مدنی، به مرد این حق داده

می‌شود که در صورت لزوم زن خود را از اشتغال به کاری که برای وی مناسب نمی‌داند، منع نماید. این قانون که به وضوح در تقویت مردسالاری، در تحکیم نابرابری زنان و مردان، و در تبعیض جنسی به زنان عمل می‌کند، دست شوهر را باز می‌گذارد که بنا به میل خود همسر خویش را در خانه محبوس سازد، تا به انجام امور خانه لطمه‌ای وارد نشود.

در «نابرابری جنسی در میان طبقه کارگر»، از گ. سپیدرودی و ح. محسنی، می‌خوانیم:

یک نمونهی نظر سنجی در رابطه با «مهم‌ترین وظیفه زن» در میان مردم نشان می‌دهد، که اخلاق مردسالارانه تا چه حد در جامعهی ما نهادی شده است. در یکی از نظرسنجی‌هایی که توسط مرکز بخش برنامه های صدا و سیمای جمهوری اسلامی صورت گرفته است، نتایج آن به قرار زیر است: به



طور کلی در جامعه مورد بررسی، ۶۶/۵ درصد معتقد بوده‌اند که مهم‌ترین وظیفه زن خانه داری است. (بخش ادبیات کارگری در سایت «کانون پژوهشی نگاه»)

شیرین احمد نیا هم، که در همین رابطه دست به تحقیقاتی زده است، می‌گوید:

یافته های تحقیقی که نگارنده دربارهی مادران در شهر تهران انجام داده، نشان می‌دهد که در میان آن دسته از مادران نمونهی تحقیق - جمعیت پاسخ گو - که صرفا خانه دار محسوب شده و به هیچ گونه فعالیت کاری در ازای درآمد اشتغال نداشتند، ۴۸/۴ درصد، یعنی نزدیک به نیمی از ایشان، اظهار داشته بودند که در صورت فراهم بودن شرایط، تمایل به احراز نقش شغلی یعنی اشتغال به کار دارند. صرف نظر از رقم ۱۲/۹

درصد از پاسخ گویان که نظر خاصی در این رابطه ابراز ننموده بودند، ۳۸/۷ درصد مابقی پاسخ گویان اظهار عدم تمایل به کار کردن نموده‌اند. پس از جویا شدن محقق از دلیل یا دلایلی که برای تمایل خود داشتند، مشخص گردید که عمده ترین دلیلی که این دسته از پاسخ گویان به آن اشاره داشته‌اند - ۲۲/۹ درصد کل پاسخ‌ها - این بود که شوهران شان با کار کردن آنان موافقت ندارند. به عبارت دیگر، ملاحظه می‌شود که در صورت موافقت شوهران با کار کردن همسران شان، عدهی بیشتری از زنان پاسخ گو در واقع طالب احراز نقش شغلی بوده‌اند و آن را امری مطلوب تصویر می‌نمودند. (به نقل از منبع پیشین)

اگر چه تبعیض و نابرابری، فقدان تامین اجتماعی و آزادی انتخاب شغل، ریشه در نظام سرمایه داری حاکم دارد، اما نمی‌توان شرایط زیست سخت‌تر زنان و فرودستی بیشتر آنان تحت موجودیت یک حکومت مذهبی را نادیده گرفت. حکومتی که با تکیه بر قوانین فقهی، که اساسا بر پایهی برتری مرد بر زن استوار است، برای زن وظیفهی دیگری غیر از خانه داری و بچه داری و ارضای جنسی مرد قائل نیست. در جمهوری اسلامی، خانه نشینی زنان به مثابه حلقه‌ی پیوسته‌ای از نظم تولیدی و اجتماعی سرمایه موضوعیت می‌یابد. و اشتغال

زنان، آموزش و تخصص و همهی وجوه زیست مدنی و اجتماعی آن‌ها تابعی است از سازمان دادن پروسهی ارزش افزایی و تولید سود سرمایه. دیگر کاملا روشن و طبیعی است، که در چنین جامعه‌ای نقش اجتماعی زن از وی باز پس گرفته می‌شود و وی به موقعیت یک موجود فرودست و مجری خدمات خصوصی در خانه تنزل می‌یابد.

مندرجات جدول شمارهی ۲۳ ایران در آیینهی آمار، شمارهی ۱۶ مربوط به سرشماری سال ۱۳۷۵، نشان می‌دهد که از ۴۵ میلیون و ۴۰۱ هزار نفر جمعیت بالای ۱۰ سال، نزدیک نصف آن را زنان تشکیل می‌دهند؛ یعنی ۲۲ میلیون و ۳۷۹ هزار نفر. از این تعداد تنها ۲ میلیون و ۳۷۹ هزار نفر در شمار جمعیت فعال در نظر گرفته شده‌اند، که یک میلیون و ۷۶۵ هزار نفر آن‌ها شاغل و ۲۷۳ هزار نفر در جستجوی کار

یا بیکارند. در بخشی از این جدول آمده است، که ۱۳ میلیون و ۱۹۳ هزار زن تحت عنوان زنان خانه دار یا جمعیت «غیر فعال» یا «بار اقتصادی» می‌باشند! این تعداد در فاصله سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۷۰ به بیش از ۱۵ میلیون نفر رسیده است؛ یعنی رشدی برابر با ۱۸ درصد. به این تعداد البته باید زنان شاغل را هم به نوعی اضافه کرد؛ زیرا آن‌ها به محض بازگشت از کار و ورود به خانه، به کار بی‌جیره و موجب خانه داری مشغول می‌شوند و به قول جمهوری اسلامی به جمعیت به اصطلاح «غیر فعال» جامعه می‌پیوندند. اما آیا این زنان، که یک قلم وظیفه‌ی نگه داری از کودکان خود را بر عهده دارند، «غیر فعال» بوده و «بار اقتصادی» محسوب می‌شوند و یا در واقع «بهره‌ی اقتصادی» هستند؟! بنا به همان جدول فوق، تعداد کودکان زیر ۵ سال در ایران، در سال ۱۳۷۵، ۷ میلیون و ۷۰۳ هزار و ۷۲۳ نفر بود. چنانچه، در آن سال، جمهوری اسلامی برای مراقبت از این کودکان مسئولیت می‌پذیرفت و برای آن‌ها مهدکودک و دیگر مراکز رفاهی را فراهم می‌آورد، می‌بایست برای نگه داری از هر ۱۰ کودک زیر ۵ سال یک مربی استخدام می‌کرد. در نتیجه به ۷۰ هزار مربی نیاز می‌بود، که جمهوری اسلامی می‌بایست حداقل به طور متوسط با پرداخت ۴۰ هزار تومان در ماه به هر مربی، مبلغی معادل ۲۸ میلیارد تومان برای این کار هزینه می‌کرد! به این مبلغ طبعاً باید هزینه‌ی اجاره‌ی مکان و مخارج آب و برق و تلفن و سایر هزینه‌های جاری را هم اضافه نمود. یعنی اگر برای ۷ میلیون کودک به ۷۰ هزار مکان نیاز باشد، باید مثلاً به طور متوسط برای هر مکان ۸۰ هزار تومان و در مجموع ۵/۶ میلیارد تومان بودجه احتساب کرد. حقوق ماهیانه‌ی مدیر و معاون و مربی بهداشت را هم فرضاً با حد متوسط ماهیانه‌ی ۵۰ هزار تومان برای ۲۱۰ نفر، به مبلغ ۱۰/۵ میلیارد تومان نیز باید در این محاسبه مالی منظور نمود. حال اگر استخدام دو آشپز و دو کمک مربی برای هر مکان را هم به این لیست اضافه کنیم، یعنی ۲۸۰ نفر که با حقوق ماهیانه‌ی ۳۰ هزار تومان مبلغی معادل ۸/۴ میلیارد تومان می‌شود، متوجه خواهیم شد که اگر جمهوری اسلامی - در سال ۱۳۷۵، که جدول سرشماری و حداقل دست‌مزدهای آن سال موضوع این محاسبه بوده است - تن به این مسئولیت و هزینه‌ها می‌داد، برای نگه داری ۷ میلیون کودک زیر ۵ سال می‌بایست مبلغی معادل ۵۲/۵ میلیارد تومان در هر ماه هزینه می‌کرد. این محاسبه‌ی ساده و سرانگشتی

به وضوح آشکار می‌کند، که زنان خانه دار نه «بار اقتصادی»، بلکه «بهره‌ی اقتصادی» هستند؛ زیرا سرمایه در ایران هر ماه حداقل مبلغ ۵۲/۵ میلیارد تومان، از قبل کار مراقبت خانگی از کودکان توسط همین زنان، به جیب می‌زند. و این جیب البته آن قدر گل و گشاد است، که باید ارزش کار خانه داری این زنان را هم به آن ریخت. حال اگر حقوق ماهیانه‌ی ۱۳ میلیون و ۷۳ هزار زن خانه دار برابر با ۶۵۳۶۵۰ میلیون تومان بشود (به طور متوسط ۵۰ هزار تومان برای یک شیفت کار در خانه)، جمهوری اسلامی ماهیانه ۱۰۴ هزار و ۵۸۴ ساعت کار بدون مزد دریافت می‌کند، که معادل ۷۵۳ میلیارد تومان می‌شود. پس زنان خانه دار در ایران، به طور متوسط ماهیانه بیش از ۷۰۶ میلیارد تومان به جیب سرمایه می‌ریزند! مارکس در «ایدئولوژی آلمانی» می‌گوید:

تقسیم اجتماعی کار بر تقسیم کار در خانه و تقسیم جامعه به خانواده‌های منفرد مخالف با هم استوار است که متضمن توزیع نابرابر کمی و کیفی کار و محصولات آن و در نتیجه، دارایی یا مالکیت است. هستی این امر در خانواده وجود دارد که زن و فرزند، برده‌ی شوهرند (بردگی پنهان) و این اولین شکل مالکیت است.

اما آیا بردگی خانه داری راهی برای رشد آزاد اجتماعی زنان باقی می‌گذارد؟ ابتدا باید گفت، که ستم و بی‌حقوقی زنان در ایران نیز، مانند سایر نقاط جهان، تاریخاً با پیدایش مالکیت خصوصی آغاز گشته و در طول سالیان متمادی از طریق قوانین مردسالارانه و کاربرد مذهب تقویت شده است. به عبارت دیگر، عامل اقتصادی آن را ایجاد نموده است. در نتیجه، تنها آن زمان که مالکیت خصوصی و کار مزدوری از جامعه و زندگی بشری محو شود، ستم بر زنان نیز متوقف شده و از بین خواهد رفت. در چنین شرایطی است، که دیگر امور خانه داری به مثابه یک کار اجتماعی موضوعیت می‌یابد و تعریف می‌شود. در نتیجه، پایه‌های مادی کار مضاعف زنان محو می‌گردد؛ و مسئولیت مراقبت از کودکان و تعلیم و تربیت آن‌ها به مثابه یک امر عمومی و اجتماعی به جامعه و به کار داوطلبانه‌ی اجتماعی سپرده می‌شود.

کار خانگی طبعاً به بخشی از نیازمندی‌های بشری پاسخ می‌دهد. اگر هدف از تولید اجتماعی، رفع نیازمندی‌ها و ایجاد امکانات همه‌جانبه‌ی اجتماعی به منظور پرورش استعدادها و خلاقیت‌های انسانی باشد، آن‌گاه جامعه در

قبال خانه داری به مثابه بخشی از کل تولید اجتماعی مسئول است و باید آن را سازمان بدهد. اما در جامعه‌ی سرمایه داری، هدف تولید نه پاسخ به نیازها و پرورش استعدادها و خلاقیت‌های انسان، بلکه کسب سود هر چه بیشتر برای صاحبان سرمایه است؛ لذا تولید و مناسبات اجتماعی جامعه‌ی سرمایه داری آن گونه سازمان یافته‌اند، که هدف فوق را تأمین کنند. در زمان رونق اقتصادی اگر نیروی کار زنان و مردان در بیرون خانه سود بیشتری بیافرینند، کار خانه داری را بخشا به بازار و بخشا به دولت خواهند سپرد؛ و در زمان رکود، مانند دوره‌ی حاضر، مسئولیت جامعه و دولت در قبال امور خانه داری را محدود و حذف خواهند کرد، تا از هزینه‌های سرمایه بکاهند و جلوی کاهش نرخ سود را بگیرند.

اگر بر این باور هستیم، که تبعیض جنسی و نابرابری میان زن و مرد، پدیده‌ای هم‌زاد جامعه‌ی طبقاتی است؛ و اگر بپذیریم، که مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی، یکی از شاخص‌های مهم توسعه‌ی انسانی است؛ و نیز اگر معتقد باشیم، که خانه داری عامل مهم عظیمی در پایین نگه داشتن این شاخص است؛ پس باید جامعه‌ی را بنیان نهیم که کار مزدی و استثمار طبقاتی در آن جایی نداشته باشد؛ جامعه‌ای که این شاخص در سرعت بخشیدن به توسعه‌ی انسانی را بالا ببرد. و این، همان جامعه‌ی آزاد و برابر کمونیستی است، که مکانیسم‌های این توسعه را می‌سازد.

اکتبر ۲۰۰۳

parvinashrafi@hotmail.com



لازم به اشاره است، که بخش قابل توجهی از مسئولیت کار خانه داری - به خصوص در جوامع عقب‌نگه داشته شده - بر عهده‌ی کودکان است. اما این نوشته، به نقش کودکان در این رابطه نپرداخته است. نقشی که خود در مقوله‌ی کار کودکان از اهمیت ویژه‌ی برخوردار است و به جای خود باید مورد بررسی قرار بگیرد.

